

باخوس هندی و رپر سیاهپوست: بنای نظم سیاسی بر بینظمی اجتماعی

نویسنده: پویا جفاکش









## View of Capri with Monte Tiberio, Italy, 1927

Eugen Poppel

اتارگاتیس است که در مسیحیت، با جادوگری و اعمال شرورانه مرتبط شده اند. این احتمالاً به ایمان کورکورانه ی تیبریوس به یک پیشگوی زن مرتبط است. این زن، حتی با گفتن این که تیبریوس 10 سال دیگر زنده خواهد ماند، مانع از کشته شدن مظنونین به توطئه علیه تیبریوس در آن زمان توسط امپراطور شد. این صحنه با تاثیر شدید استر یهودی روی اخشوارش ارتاخستر (شاه پارس و معادل شده با کورش و خشایارشا) به نفع یهودیان مقایسه میشود. استر به بی حیایی مرتبط شده است از آنروکه موقعیت خود را مدیون سقوط وشتی ملکه ی باحیا بوده است. وشتی از دستور شاه مست پارس از برهنه رقصیدن در مقابل دربار او سرپیچی کرد و از اینرو مقام خود را از دست داد. سنت میدراش یهودی میگوید شاه دستور به قتل وشتی به سبب این نافرمانی داد و سپس فرمان داد سر قطع شده ی وشتی





GRIECHENLAND UND ROM. — ROMA: Tiberius in Capri.

# Greece and Rome - Rome: Tiberius in Capri

(Griechenland und Rom - Rom: Tiberius in Capri)

**Ludwig Hans Fischer**

را در بشقابی سر میز شام او بگذارند. بنا بر روایات یهود، شاه تحت تاثیر استر، دستور قتلعام شهروندان خود را که مخالف نفوذ یهود بر او بودند داد. این موضوع با واسطه‌ی تطبیق استر با الهه‌ی ماهی، میتواند به خورده شدن مردم توسط ماهیان نیز مربوط باشد. در مورد تیبریوس همتای رومی اخشوارش، گفته شده که او مخالفان خود را با پرت کردن



AGRIPPINA PORTA A ROMA LE CENERI DI GERMANICO (vedi pag. 427).

**Agrippine the Elder (14 BC - 33)  
brings to Rome the ashes of her  
husband Germanicus to seek  
justice from Tiberius for his death.**





**Agrippina wife of Tiberius**

Aegidius Sadeler or Saedeler



**Tiberius and Agrippina**

Peter Paul Rubens

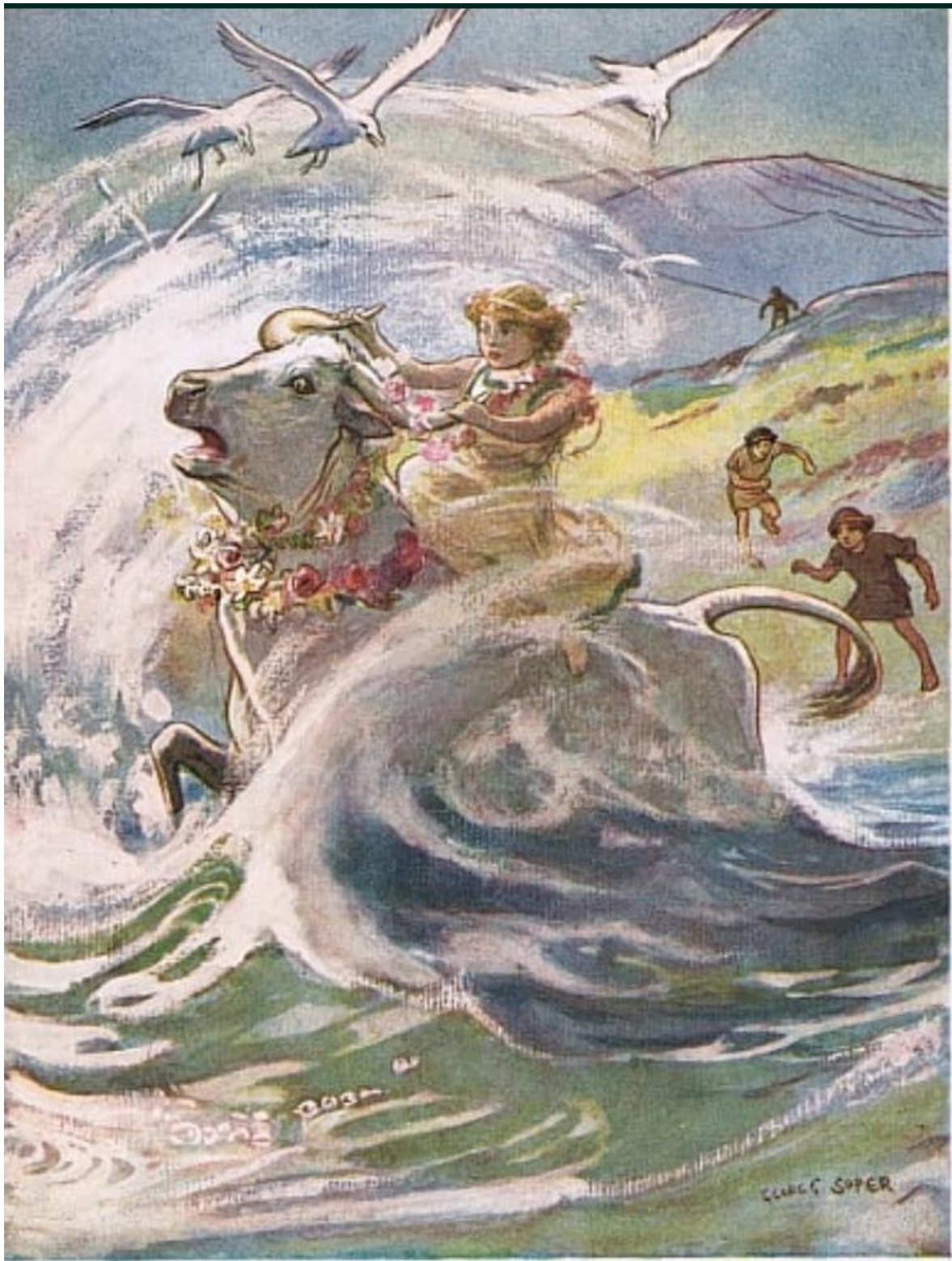
از بالای پرتگاهی درون آب اعدام میکرد. این داستان احتمالاً با داستان یک شاه دیوانه ی دیگر یعنی ایوان مخوف روسیه تکمیل میشود که یکی از مغضوبین خود را درون دریاچه ای غرق کرد و سپس با ماهیان آن دریاچه، غذای یک مهمانی را تامین کرد. تصویر آشنای دیگر شاهی که توسط همسرش فریفته و مجنون میشود، مکبث است که به تحریک همسرش و برای رسیدن به تخت شاهی، امپراطور وقت را میکشد. سقوط مکبث و همسرش از ارج و قربی که داشتند، با سقوط آدم و حوا از بهشت قابل مقایسه است. لیدی مکبث که از عذاب وجدان مجنون میشود، نمودی از استری است که بر شاه اخشوارش سیطره دارد. به نظر میرسد تشبیه شاه به بارباروسا یا ریش قرمز، نشانه ی سیطره ی یک دیوانگی زنانه یا آنچه که به نام الهه ی جنون "مانیا" نامیده میشود بر قدرت باشد و ظاهراً هرچقدر این جنون زنانه تر باشد، ریش پادشاه هم بیشتر به چشم می آید چنانکه در چین، پسران سائو سائو (نخست وزیر بی اخلاق و بی اعتنا به سنت ها) دارای ریش قرمز توصیف شده اند. به همین دلیل، دو نام دیگر ماهی ریش قرمز یعنی "مالوس بارباتوس" و "مالونا" جلب توجه میکنند. مالوس یعنی یک توده پشم، و مالونا یعنی زن پشمالو که به آن، "زن بزی" هم میگویند. میدانید که بز نیز هم ریش دارد و هم گاهی قرمز است. ترکیب ماهی و بز را در



"Tiberius in old age, crowned with oak leaves and wearing the ægis."

صورت فلکی جدی یا بزماهی داریم. ولی فقط بز نیست که چهارپای پشمالویی است و شما وقتی میخواهید یک جانور بی مغز شهوتران را در ترکیب با یک ماهی به وجود آورنده ی امپراطوری تلقی کنید، یک موجود هیولایی تر را انتخاب میکنید: ترکیبی از گاو و ماهی را، یعنی همان هیولایی که با تجاوز به یک ملکه، سلسله ی الهی مروونژین یعنی ریشه ی خاندان های اشرافی اروپا را پدید آورد. این هیولا قطعا با زئوس یا ژوپیتر خدای اعظم رومی ارتباط دارد که از دریا برآمد و شاهزاده خانم فنیقی به نام اروپا را دزدید و با خود به جزیره ی کرت برد. اما نتیجه ی سرراست تر ترکیب الهه و گاو، مینوتاور هیولای نیم گاو-نیم انسان است که مینوس شاه کرت و پسر زئوس از اروپا، او را در لایبرنتی زندانی





**The Dragons Teeth: The bull plunged  
right in among the foaming billows**

George Soper





## **The young men and maidens of Athens to be offered as sacrificial victims to Minotaur, ca 1778.**

Jean Francois Pierre Peyron

کرد و جوانان را به خوردش میداد تا این که یکی از این جوانان به نام تزئوس، مورد علاقه ی آریادنه دختر زئوس قرار گرفت و با نخ و شمشیری که آریادنه مخفیانه به او داد راهش را در لابیرننت یافت و مینوتائور را کشت. مینوتائور، نتیجه ی همبستری پاسیفه همسر مینوس با یک ورزاو بود. جالب این که آریادنه فقط به این خاطر تا آخر عمر جایگاه خود را در نزد مینوس باقی نگه داشت که دارای ریشه ی الهی و توانا به جادوگری بود و به جادوی او، هیچ زنی از معاشقه با مینوس شهوتپرست، زنده برنمیگشت. از اینرو مینوس را میتوان همتای ریش آبی افسانه ای و همینطور نسخه ی اولیه ی هنری هشتم شاه زنباره و



**Minotaur in a labyrinth, a page from  
Liber Floridus, 12th century**



**The Minotaur: The gentle Ariadne  
showed herself with a torch in her hand**

George Soper

همسرکش بریتانیا- دانست. طبیعتا چون مینوس نمادی از پادشاهانی واقعی است، نسخه ای کمتر فانتزی از فرزند هیولاییش به عنوان نماد قدرت نیز وجود دارد. در نسخه ی پلفات از داستان، پاسیفه در دوره ی دچار شدن مینوس به یک بیماری تناسلی، با یک برده ی جوان بی ادب به نام "ثور" یعنی گاو نر همبستر شده و از اینرو فرزند نامشروعش را مینوتاور یعنی گاو-آدم نامیده اند. مینوس دستور داد این پسر را به دست شبانان بسپارند. اما آن حرامزاده اینقدر چموشی و اذیت و آزار نشان داد که مورد تعقیب قرار گرفت و درون چاهی فرار کرد و در آنجا زندانی شد. مینوس مقرر کرد در همانجا باشد و غذایش گوشت کسانی باشد که به دستور مینوس، در آن چاه برایش می اندازند. تزنوس یکی از دشمنان مینوس بود که محکوم به مرگ در آن چاه شد. اما با نخ و شمشیر آریادنه، از مرگ نجات یافت. ظاهرا نسخه ی دیگری از این داستان وجود داشته که مبنای تعریف "سهیسموندو" شخصیت وصف شده توسط کالدرون شده است. سهیسموندو پسر شاه باسیلیو و کلوریتا است که آینده ی دهشتناکش توسط رویایی بر پدر و مادر الهام، و از اینرو در لایبرنتی زندانی میشود که فقط یک زندان معمولی است ولی کمی پیچیده تر. سهیسموندو از این





# **The Legend of Theseus with a detail of the Cretan Labyrinth**

(Die Legende von Theseus mit einem Detail des kretischen Labyrinths)

**Italian School**



## The tribute to the Minotaur - the interests of all other states sacrificed to the protection monster of Pennsylvania, 1885

Bernard Gillam

زندان فرار میکند و جنایاتی مرتکب میشود ولی در نهایت راه درست زندگی و احساس مسئولیت را می یابد و به فردی مفید تبدیل میگردد. سهیسموندو در زندان، پوست جانوری را بر تن میکند که خالدار است و این یادآور وجود طرح های ستاره مانند بر روی بدن مینوتائور است. این نشان میدهد که ستارگان مینوتائور، بخش مهمی از داستان او و نشانه ی اختری و آسمانی بودن سرنوشت او هستند. این تجسم تقدیر الهی، او را در مقام مسیح پسر خدا قرار میدهد و با سرنوشت آموریوم (عموریه) در فریجیا که "چشم و اساس مسیحیت" خوانده میشد، متناظر میکند. در اینجا مینوتائور را در هیبت مردی به نام "دویدیتسا" به معنی گاو نر می یابیم. زمانی که خلیفه معتصم عموریه را محاصره کرده بود



و کاری از پیش نمیبرد، این مرد در جوار یک مجسمه ی مرمرین شیر، با نیروهای خلیفه دیدار کرد و راه ورود به شهر را به آنها نشان داد. بدین ترتیب، مسلمانان شهر را فتح و از آن خود کردند. نام اصلی معتصم، محمد ابن هارون بود و پسر هارون الرشید معروف تلقی شده است. هارون خود بعد از برادرش موسی معروف به الهادی به قدرت رسید و این زوج موسی و هارون، ظاهراً همان دو برادر بنیانگذار یهودیت هستند. هارون بعد از موسی، یهودیت را به مسیر جدیدی میبرد که محمد و اسلامش نتیجه ی آنند و از اینرو فاتح عموریه، محمد پسر هارون است. فتح عموریه از یک راه سری را میتوان با فتح اورشلیم توسط داود مقایسه کرد. اهمیت عموریه در این است که نامش با آموزیان یا اعراب سوری مرتبط است ولی در ترکیه ی رومی قرار دارد. عموریه خاستگاه سلسله ی امپراطوران رومی موسوم به آموزیان بوده است که آخرینشان میکائیل سوم که در حدود سی سالگی کشته شد جلوه ای مسیحایی دارد. او از یک طرف، از جنس سایر امپراطوران دیوانه ای است که تا حالا دیدیم چنانکه در عالم مستی، بیخودی بر نزدیکان خود خشم میگرفت و دستور قتل آنها را









میداد و بعد از به هوش آمدن، از کار خود پشیمان میشد. ولی از سوی دیگر، معجزات غریبی هم از او سر میزد از جمله نجات مردم بی پناه مسیحی توسط او از شر لشکریان جرار روس های کافر. در دوران نخست زندگیش اغلب تحت کنترل نایب السلطنه که

مادرش تئودورا بود قرار داشت و دستور داده بود طرح کودکی او در آغوش مادرش را همه جا بکشند، طرحی که به شدت یادآور عیسیای کودک و مادرش مریم بطول است. در جریان هجوم بلغارها به روم، او توانست با بلغارها به صلح برسد و آنها را به پذیرش مسیحیت متقاعد کند. بلغارها درواقع همان مغول های روسیه و علاوه بر صاحبان امپراطوری مسلمان آنجا، ریشه ی قزاق های فاتح روم و ایجادگر امپراطوری مسلمان عثمانی هستند. همچنین ثنویت کاتاری که در جنگ صلیبی پاپ ها در اروپا از بین رفت، به نام آنها بولگار یا بوگومیل نامیده میشد. اگرچه امپراطوری مغول روسیه با حکومت ارتدکس اسلاو جانشین شد، ولی احتمالاً اتفاقی نیست که فرشته ی حامی روسیه میکائیل مقدس است. به عقیده ی ای.آی.کروتیتسکی، سنت میکائیل همان شاه میکائیل آموری دیوانه ی روم است و همذاتی او با مسیح است که باعث شده در آخرالزمان مسیحیت، هم مسیح و هم سنت میکائیل، نابودگر شیاطین و پیروانشان توصیف شوند. اشرافیت اروپایی نیز نیمه بلغار است. پس دشمنان کلیسا یعنی یهودیت، ثنویت کاتاری و اسلام، همه مشخصات شیطانی خود را فرافکن شده از گاو هیولایی مروونژین ها دارند و اولین جنگ صلیبی کلیسا، درواقع نبرد با سلطنتی بود که میخواست راه خود را از مذهب جدا کند و هم یهودی، هم غنوصی و هم اسلامی تعریف شده بود بطوریکه تمام این وصله ها را به خودش چسباند بلکه صفات بهایی خود را مذهبی جلوه دهد. حتی در اسلام که طی استعمار و نبرد با عثمانی، مستقیماً مقابل این سلطنت استعماری قرار داشت، مرام استعماری، ابایی نداشت که خود را وارث شوالیه های تمپلار درس آموخته از اسماعیلی های دشمن اسلام راستگیش



**Rome, c1930s**

(Rom, 1930er Jahre)

**Donald McLeish**



**The Minotaur**

George Frederick Watts





**The Minotaur: That sword he cried, how  
came you by it**

George Soper



## The Berak, the flag of Emir Ibn Al Rashid (1872-1890) (Saudi Arabia).

جلوه دهد. این اسماعیلی ها در مصر موسی به قدرت رسیده و قاهره را ساخته بودند. با این حال، در قاهره ی امروزی، هیچ نشان متقنی از میراث آنها وجود ندارد. تاریخ استعماری در اینجا ادعا میکند که تمامی میراث اسماعیلی ها در مصر و سوریه، توسط ساقط کننده ی آنها عمدا نابود شده است و این نابودگر خارق العاده البته کسی نیست جز دشمن صلیبی ها و آدم بده ی از دست رفتن اورشلیم مقدس یعنی صلاح الدین ایوبی.:

"minotaur": mark graf: chronologia: 2/1/2015

این مطالب آخر باعث میشوند تا تطبیق سهیسموندو با مینوتائور در نظرم نکته ی جالبی باشد. چون سهیسموند درواقع تلفظ دیگر سیگیسموند یا همان زیگموند به معنی "حمایت از طریق پیروزی" است. این نام با سیگیسموند سوم شاه لهستان و مجارستان، که به تخت





نقوشی از قاهره ی قدیم

حکومت امپراطوری مقدس روم — میراث مروونژی ها- رسید به عرصه ی جهانی سیاست پای میگذارد. سیگیسموند در جریان جنگی وسیع در یک اروپای متلاطم، خود را به سختی به بالاترین مقام سیاسی تبدیل کرد و با پایان دادن به اختلافات در بارگاه پاپ، اعتبار کلیسایی برای خود فراهم کرد و در حین این اعمال، تقریباً کل دربارهای اروپایی را در جنگ صلیبی علیه عثمانی ها متحد نمود. البته اتحاد رم و آلمان او در زمان جانشینش فیلیپ سوم —بنیانگذار سلسله ی هابسبورگ- تقریباً نابود شد و بدین ترتیب، سیگیسموند شرور و

متعصب و جاه طلب، به عنوان جلوه ای از اروپای متحد و دشمن شرق، کلیشه ی شاه خوب "غربی" را بر ساخت که ظاهرا همان است که در مینوتاتور متجلی شده است.







HOW THESEUS SLEW THE MINOTAUR.









امپراطور خواند و جمهوری را تبدیل به امپراطوری کرد. ناپلئون سوم نیز 4 سال پس از آغاز ریاست جمهوری، در سال 1852 خود را امپراطور فرانسه خواند و یک جمهوری را به یک امپراطوری تبدیل کرد.

# French History:



\*در سال 1798 و در بحبوحه ی به قدرت رسیدن ناپلئون اول، ارتش فرانسه وارد ایالت پاپ شد و جمهوری روم را اعلام نمود و این جمهوری حدود یک سال دوام آورد. در سال 1849 و در بحبوحه ی به قدرت رسیدن ناپلئون سوم، اعلام جمهوری روم را داشتیم که حدود یک سال دوام آورد و مانند مورد اول، جانشینش حمله ی ارتش فرانسه به ایتالیا بود.

\*کمی قبل از ناپلئون اول، شاه لویی شانزدهم پس از 18 سال سلطنت در انقلابی که حزب مونتانارد (کوه) بیشترین نقش را در آن داشت، سرنگون شد و حدود یک سال پس از آن اعدام شد. پیش از ناپلئون سوم نیز شاه لویی فیلیپ حدود 18 سال حکومت کرد و سپس توسط حزب مونتانارد (کوه) سرنگون شد و حدود یک سال پس از آن درگذشت.







\* در آستانه ی سقوط هر دو ناپلئون، انقلابی در اسپانیا رخ داد.

\* 10 سال قبل از سقوط ناپلئون اول، و به دنبال شکست اطیش به دست او، به امر بناپارت، پادشاهی ایتالیا تشکیل شد. 10 سال قبل از سقوط ناپلئون سوم نیز وی در تشکیل مجدد پادشاهی ایتالیا ایفای نقش کرد و با شکست دادن اطیش، ساردینیا را به ایتالیا تحویل داد.

\* پس از سقوط هر دو ناپلئون، "اتحادیه ی مقدس مرتجعین" با شرکتگرانی یکسان – روسیه، اطیش، پروس- شکل گرفت و آن در هر دو مورد نیز پس از 15 سال فرو پاشید.  
\* در زمان هر کدام از دو ناپلئون، آهنگساز نابغه ای به نام یوهان اشتراوس ظهور کرد که الان این دو را پدر و پسر خوانده اند.

...

مایستر معتقد است که به دلیل زیادی این شباهت ها حداقل بخش هایی از زندگینامه و جهان عصر ناپلئون اول، کپی برداری از صحنه ی سیاسی ظهور ناپلئون سوم هستند و این نتیجه ی تسری بیش از حد جمله ی مشهور مارکس: "تاریخ دو بار تکرار میشود: یک بار به صورت تراژدی و بار دیگر به صورت کمدی." در وصف شباهت های ناپلئون های اول و سوم به تاریخ است. از اینرو وضعیت اروپا در نیمه ی اول قرن نوزدهم هنوز کاملاً





مشخص نیست شاید چون تاریخ آن به مانند دوره ی واضح تر نیمه ی دوم قرن 19، در قرن بیستم تدوین شده است.:

Chronologia.org: issue 11753: p13

مسلماً تأکیدی بر برجستگی خاص قرن 19 برای بازتولید عصر قهرمانان در آن زمان



History In Memes  
@MemesDictionary

Follow

Napoleon: Hey everyone I'm back from Elba!

The Seventh Coalition:

2:14 PM - 24 Jan 2017

1,336 5,329





وجود داشته که با پایگاه سازی ناپلئون در سرزمین فراغنه و آغاز مصرشناسی توسط او ارتباط مستقیم داشته است. مصر، با داستان های یوسف و موسی در تورات گره خورده ولی تطبیق جغرافیایش با قبط، به سبب حمایت فرمانروایان مسلمان از چنین تطبیقی به موفیت جهانی رسیده بود و در هم تنیدگی اسلام عثمانی با یهودیت و مسیحیت یهودی تبار، به گسترده قلمرو اسلامی است. ولی مصر علاوه بر یک قانون یهودیت و اسلام، یک







# The Road to the Pyramids

(Der Weg zu den Pyramiden)

**Charles Theodore Frere**

سرزمین افریقایی هم هست. افریقا خاستگاه بشر تلقی شده و این در ارتباط سرراست و بسیار ساده کننده ای از نظریه ی تکامل تدریجی قرار گرفته است و اتفاقاً یکی از مسائل متشابه بین اعصار دو ناپلئون، همراهی اولی با پیدایش نظریه ی تکامل توسط لامارک و همراهی دومی با به موفقیت رسیدن شکل از نو ساخته شده ی آن یعنی داروینیسم به رهبری معنوی چارلز داروین است. بدین ترتیب، بازگشت به اصل که یک بار در استفاده از نمادهای مصری توسط اخوت های تمپلار و سپس فراماسون با نسبت دادن آنها به درس آموزی یوسف و موسی از مصریان برجستگی فرقه ای داشت حالا میخواست از فرقه فراتر رود و بازگشت به اصل انسان در درون افریقا را هدف بگیرد که تنها با گسترش حکومت های غربی و انسانشناسانشان در درون افریقای سیاه در قرن 19 عملی شد.

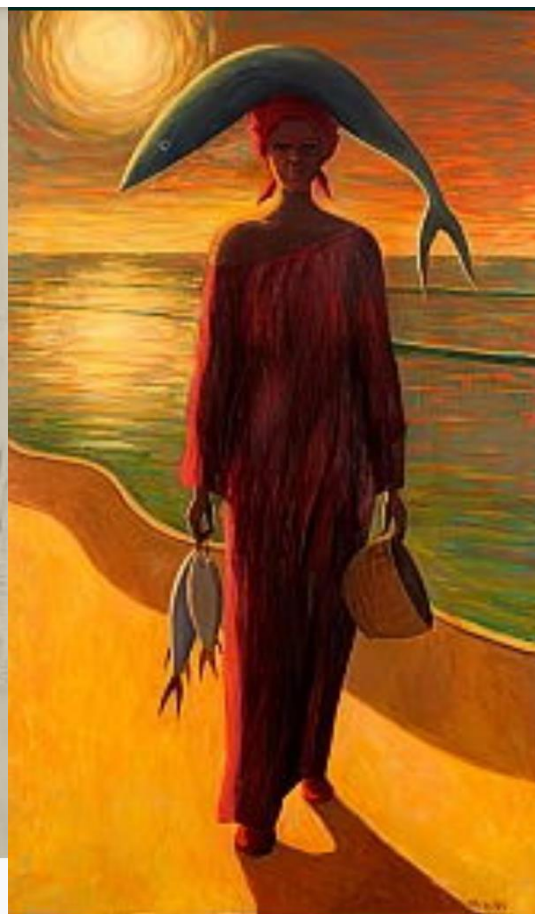
در عالم افسانه، این کار را یک بار اسکندر کبیر به عنوان بنیانگذار استعمار با گرویدن به





**Algerian Girl Selling Pomegranates,  
19th century**

William Adolphe Bouquereau



**Evening Catch**

Tilly Willis

مذهب قبطی در قبط که با مصر تورات تطبیق شده، انجام داده بود. ولی رمزگشایی آن، کار آپولونیوس تیانایی بود که به دنبال اسکندر درون هند که همان افریقا بود، رفته و از دانشمندان هندی کسب فیض کرده و مذهبسازی کرده بود. او از هندی ها و اتیوپیایی ها که سیاهپوست توصیفشان کرده، و گسترش دیرین آنها روی زمین صحبت کرده و با سفر به درون هند به دنبال منشا دانش بشری بوده است. آپولونیوس تیانایی که همدوره با عیسی مسیح و احتمالاً مدل دیگر او است، تجسد آپولون خدای خورشید و احتمالاً همان سنت پاول بنیانگذار مسیحیت یهودی تبار است. با این حال، مسیحیت کلیسایی متاخر یا مسیحیت اوزیبیوسی، او را رد کرده و از اینرو زندگینامه ی آپولونیوس منسوب به فیلوسترآتوس، تنها در ترکیب با رساله ی اوزیبیوس آلدو مانوچی و نیزی —منسوب به ابتدای قرن 16- منتشر شد. از این اثر میتوان فهمید که آپولونیوس تصمیم خود برای سفر به هند را در انطاکیه ی سوریه گرفته و برای کسب اطلاعات در اینباره ابتدا به بابل رفته است. او بابل را سرزمینی محاصره شده توسط رودهای دجله و فرات با جمعیتی بیشتر روستایی ولی دارای شهرهای



## Moroccan Caid, 1837

Ferdinand Victor Eugene Delacroix

آباد توصیف میکند که به خاطر حالت جزیره ای داشتن، آب های اطرافش را دریا میخوانند و تصور میشود آب های آن در این باطلاق ها فرو میروند و در هند به صورت رود نیل دوباره از زمین برمی آیند و تا قبط جاری میشوند. این گفتار، به سرچشمه های نیل، موقعیتی شبیه سرچشمه های نوسازی آب حیات میدهند که سفر اسکندر به درون هند را حالتی عرفانی میبخشند. آنطور که از زندگینامه برمی آید، در زمان سفر آپولونیوس، زمان زیادی از دوران اسکندر نگذشته بود. چون آپولونیوس، فیل عظیم یعنی شاهی را که اسکندر با او در هند جنگیده بود در بزرگترین شهر هند موسوم به تاکسیلا دیده بود ولی در تاریخ رسمی کنونی، بین اسکندر کبیر و آپولونیوس تیانیای، بیش از 350 سال فاصله است. در





**African Elephant, illustration  
from Wildlife of the World, c.1910**

Wilhelm Kuhnert



## Sheik Abedah on the Nile, 1869

Edward Lear

کتاب اول زندگینامه، واردان پادشاه بابل به آپولونیوس نصیحت میکند که برای سفر به بابل «مسیر را از طریق قفقاز حفظ کنید. منابع به وفور وجود دارند و مردم دوست داشتنی و دارای رفتار دوستانه هستند.» برای این که بدانید منظور از قفقاز چیست، باید بگویم که در زندگینامه، آپولونیوس در قفقاز روی رود فرات به سمت هند و در قلمروی حرکت کرد که کوهستان های آسیای صغیر را نشان میدهند. در راه او ابتدا با گذر از رود کافنه، وارد سرزمین نسا شد و بعد، با گذر از رود ایندوس، به سرزمین هندی هایی که در تلاقی رودهای ایندوس و هیدرات زندگی میکنند، وارد شد. قلمرو آنها تا رود گنگ ادامه داشت. به گفته ی او در کتاب دوم، از قول محلی ها دیونیوسوس پسر رود ایندوس بوده است. در سواحل ایندوس، فیل های هندی زندگی میکردند که جثه ی آنها از فیل های لیبی بزرگ تر بود. روشن است که این فیل ها، فیل های هندوستان کنونی نیستند بلکه از نوع بزرگترین فیل دنیا یعنی فیل افریقاییند. در این محدوده، آپولونیوس و یارانش متوجه شدند که دیگر دب اصغر در قطب شمال را نمیبینند و وارد قلمروی بسیار جنوبی شده اند. پس از رود ایندوس، رود جفاس وجود داشت و این دو رود را با جوبا و تانا تطبیق کرده اند. جغرافیای رود جفاس و تقسیم سال آن به بارانی و خشک توسط آپولونیوس، با اطراف رود تانا در کنیا وفق میدهد. رودخانه ی گنگ که پس از جفاس از راه میرسد مشخصا رود گالانا است.





## African Elephants

Joseph Wolf

آپولونیوس در منطقه ی بین جفاس و گنگ، با پوشش گیاهی انبوه و حیات وحشی شامل شترمرغ ها، گاوهای وحشی، شیرها و تیگرها (گره سانان بزرگ) برخورد کرد. اما عجیبترین چیزی که دید، نوعی میمون سیاه و پشمالو به اندازه ی سگ بود که به نظر میرسد منظور از آن، شمپانزه باشد. با گذر از این محدوده، آپولونیوس در اقیانوس هند به کشتی سوار شد و هند را ترک گفت. منطقه ی مورد بحث آپولونیوس درون کشور کنیا قرار میگیرد. یکی از چیزهایی که آپولونیوس از دانشمندان آنجا در گرفت و عامل خشم کشیش ها بر او نیز همان است، این است که برای دادن سلامتی دائم به روح مردم، باید اول آنها را به درد سخت دچار کنی و بعد به آنها دوا بدهی و این، به معنی دادن امکان بی اخلاقی و خلافتکاری و فساد به مردم جامعه است.:

“apollonius of tyana”: a.i. korotitsky: chronologia: 8/4/2011









جای تعجب است که آپولونیوس، علیرغم ورود به افریقا صحبتی از مصر نمیکند یا حداقل با الفاظی که معمولا از اماکن مصر یاد میشود درحالیکه در بحث از بابل، از رود نیل سخن گفته است ولی در هند خبری از آن نیست. دلیل این است که همانطور که کوروتیتسکی در متن بالا عنوان کرده، متن فیلوستراتوس از زمان اولین انتشار، چند بار دستخوش دخل و تصرف شده است. با این حال، همانطور که آزموند دو بایوم در قرن 19 و در اوایل کتاب "سفرهای هندی آپولونیوس تیانایی" مینویسد، زمانی که آپولونیوس از قفقاز در مرز مدیا و هند [یعنی آسیا و افریقا] میگذرد، عملا وارد قلمرو «باخوس تبسی» پسر جووه (ژوپیتر یا زئوس: شاه خدایان) شده بود چنانکه از معبد او در اولین سرزمین هندی در نیسا بین کافنه و ایندوس دیدار کرده بود. میدانیم که تبس، در تواریخ یونانی، یکی از شهرهای مصر است. باخوس تبسی، در توصیف آپولونیوس، خداوندگار شراب و ارجی و آیین های خوشنبتار و اکستازی بوده است. او در کوه مروس در نیسا [و بنابراین در سرزمین کوهستانی جنوب مصر و یا اتیوپی کنونی] متولد و از آنجا به سفر رفته است و مدتی بعد با انگور و شراب برگشته و زادگاه خود را از تاک های انگور پر کرده است. با این حال، آپولونیوس از قول هندی های قفقاز نقل میکند که باخوس تبسی، عنوان باخوس دیگری را بر خود نهاده است که یک بیگانه ی آشوری بوده و درواقع همان آپولو دلفی —خدای خورشید یونانی ها— است. مخترع آیین ارجی، باخوس دوم بوده است. آپولونیوس همچنین از قول بعضی از هندی ها نقل میکند که آیین های ارجی باخوس توسط اسکندر در مصر و افریقا جشن گرفته شده اند







## زمان، آپولو و فصل ها، 1662

(Le Temps, Apollon et les Seasons, 1662)

کلود لورن

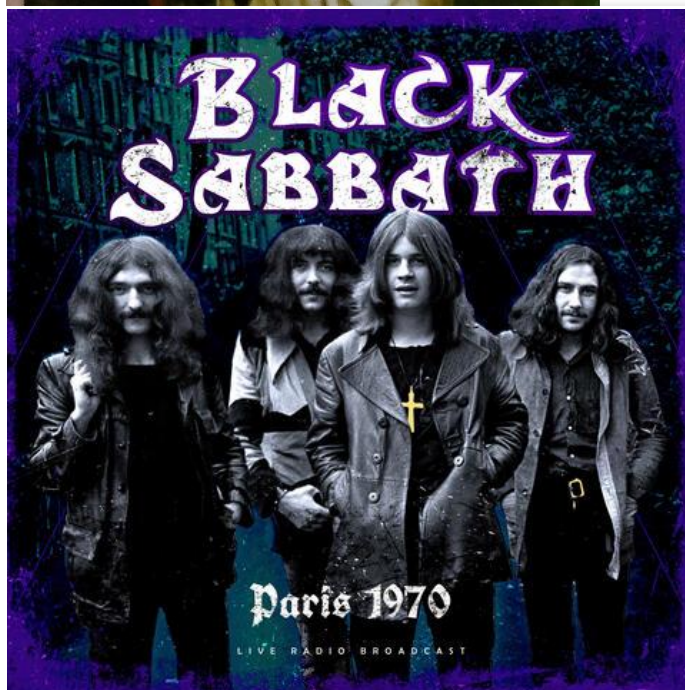
و اسکندر در اینجا دیونیسیوس باخوس را با یک خدای ارجی موسوم به ساپوادیوس تطبیق کرده است. روشن است که خدای اخیر، لغتا همان دیونیسیوس سابازیوس است که توصیف او به آیین های ارجی، در میان خدایان موسوم به دیونیسیوس، از همه واضح تر و اشاره به وقاحتش مورد تاکید بیشتر است. باکانالیا یا آیین ارجی باخوس که با سبت سیاه یهودی تطبیق شده، مستقیماً سابازیوس را نشانه گرفته است. سابازیوس با صباپوت عنوان یهوه و

## Priestess of Bacchus. 1885-1889

John Collier • Painting, 147.5×112.5 cm



مجسمه نیم تنه دیونیسوس سابازیوس







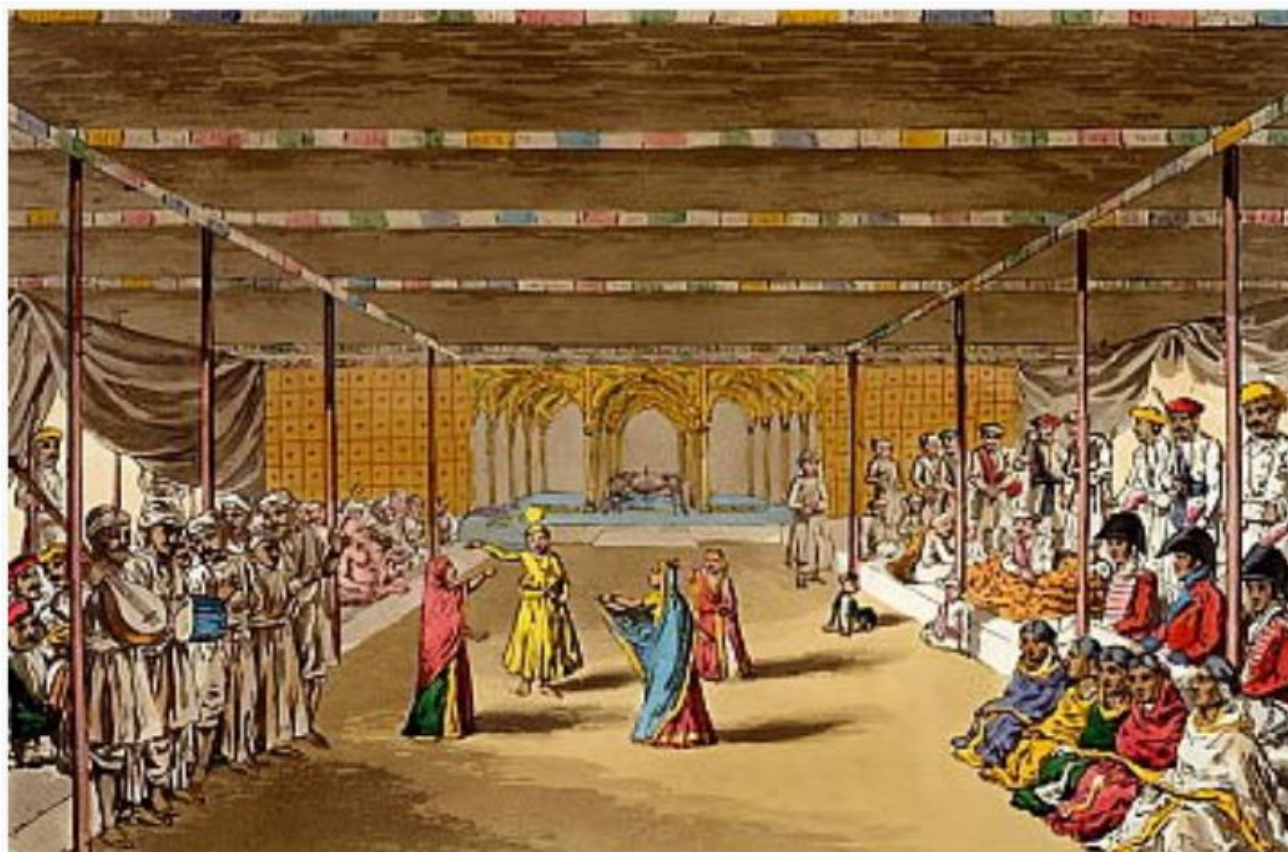
باکانالیا: اثر گوستاو دورر

آیین ارجی او با سبت یهودی تطبیق شده و این علت اصلی شیطانپرست خوانده شدن یهودیان در حملات ضد یهودی به آنها است. "لین" بیان این اتهامات علیه یهود را نتیجه ی

انتشار نوشته های والریوس ماکسیموس در روم قدیم دانسته که در آنها نام سابازیوس با نام روز سبت مرتبط شده بود:

“sabazius and the jews in valerius maximus”: Eugene n.lane: the journal of roman studies: vol69: 1979: p35-38

علیرغم به کار رفتن لفظ صریح تبس به عنوان قلمرو باخوس، دو بایوم، هند را هندوستان کنونی و قفقاز را کوه های هندوکش دانسته است و یک دلیل این قضیه آن است که دو بایوم کتاب خود را در لندن منتشر میکند. انگلستان در آن زمان جا پای فرانسه گذاشته بود ولی به روش خودش. بعد از سقوط ناپلئون، انگلستان، راه ناپلئون را در مصرشناسی ادامه داد و جانورپرستی و جادوی قبطی را چند هزارساله وانمود کرد اما در جهت قدیمی تر نشان دادن این مسائل برای هندوستان خودش در شبه قاره ی فعلی هند در آسیا: یک هند به شدت

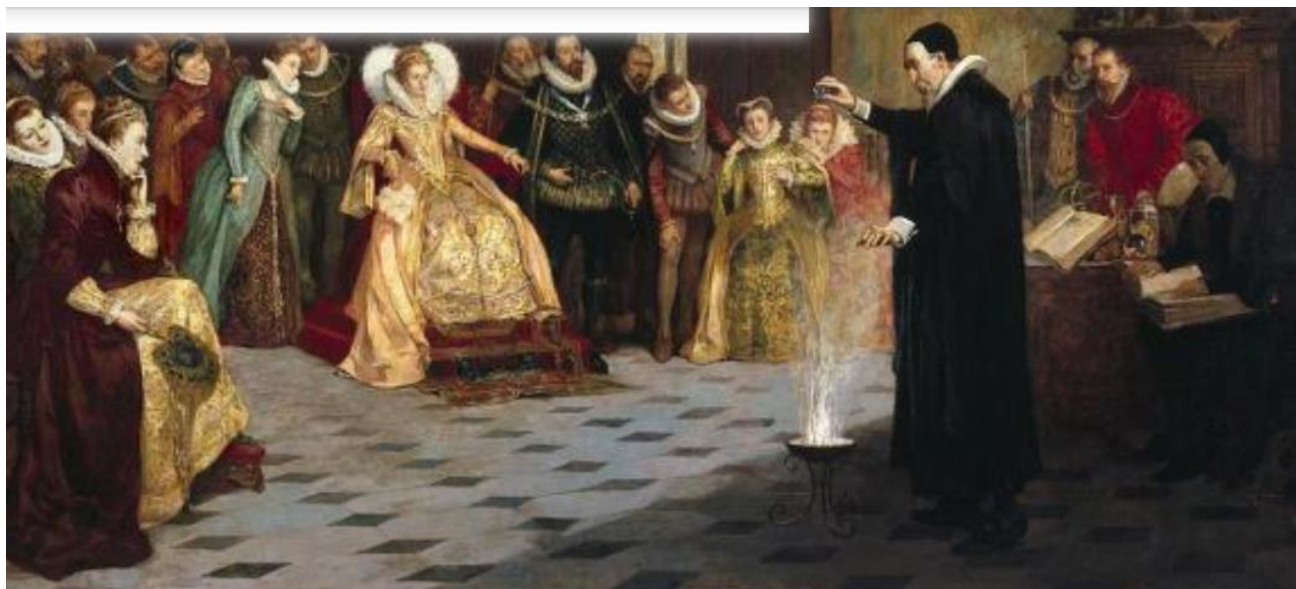


قرن نوزدهم، Junumushtoomee

جان آگوستوس اتکینسون



شفاهی که تمدنش تماما وارداتی و ترکیبی از اقوام بیگانه است و انگلستان به عنوان به پا دارنده و نویسنده ی نهایی تاریخ، تصمیم گرفته آنجا هند باشد چون مهمترین مستعمره ی او بوده است یعنی شبه قاره ی موسوم به هند و محل کشور هندوستان که تنها انگلستان بود که آن را با متحد کردن شبه قاره و ضمیمه کردن پادشاهی های محلی به یک کشور اسلامی قبلی در نیمه ی شمالی کشور به وجود آورد. انگلستان مملکت متناقضی است. از یک سو مقابل اشرافیت های اروپایی قرار میگیرد و از سوی دیگر، بر عصاره ی آنها بودن تاکید دارد. ولی در هر حال، این تناقض، بستگی به این دارد که اروپا کجا جادوگر و کجا طرف پاپ باشد. کاتولیسیسم همیشه به نیروی پاپ بودن تعبیر میشود. پس شکست بزرگترین ناوگان دریایی اروپا و اولین استعمارگر بزرگ تاریخ یعنی اسپانیا به نیروی جادوی دکتر جان دی، نشانه ی حقانیت جادوگری انگلیسی بر کاتولیسیسم اسپانیا است که آن حکومت به نمایندگی از آن، به انگلستان جدا شده از بارگاه پاپ حمله برد البته این جور دعاها به همسایه های نزدیک سپرده میشوند و بدین ترتیب جنگ های انگلستان پروتستان با فرانسه ی کاتولیک تخیل میشوند و بعد برای این که قضیه ی بهانه بودن اینها به جای دعوای پاپ و اشرافیت جادوگر مخفی بماند، کل تاریخ بریتانیا حتی قبل از شورشش علیه پاپ را به جز درگیری های داخلی، جنگ های فرانسه و انگلستان تشکیل میدهند. فرانسه هم فقط جایی خودی نشان میدهد که یا اشرافیت مروونژین را به انگلستان منتقل کند (داستان ویلیام فاتح) یا اخلاق کلیسا را معیوب کند (داستان ژاندارک مردپوش). اما همه ی این جنگ ها فرافکنی موقعیت قرن 19 انگلستان به تاریخ است. در آن زمان فرانسه یک مملکت خائن و ناسپاس بود که به حکومت شاخه ی فرانسوی مروونژین ها یعنی بوربون های کاخ ورسای بر خود



جان دی در حال انجام آزمایشی قبل از ملکه الیزابت اول. نقاشی رنگ روغن اثر هنری گیلارد گلدونی. 1913



*Apollon.  
Dans les Jardins de Versailles.  
Par Louis Le Camber de Paris.*

*Daphne.  
En l'honneur de Versailles.  
D'après l'original de Le Camber de Paris.*

نیم تنه های آپولو و دافنه اثر لویی  
لرامبرت در ورسای، 1674





## Frankreich triumphiert während des Krieges die Wissenschaften und Künste, 1794

(France triumphant encouraging the Sciences and the  
Arts during the war, 1794 )

**Charles Meynier**

خاتمه داده و به جای پادشاهی، جمهوری خود را علم کرده بود. شکست هایی که انگلستان  
بر ناپلئون ها و جمهوری تحمیل کرد، صلاحیت انگلستان از سوی خدا برای رهبری میراث

مذهبی دشمنان کلیسا و مروونژی های گاو تبار را اثبات میکرد. پس اگر اصطلاح "هندی" همه ی سیاهان را در بر میگرفت، هند اصلی باید جایی میبود که برای انگلستان بسیار مهم و جزء جدایی ناپذیر آن باشد. حالا سرزمین مقدس باخوس و منشا حکمت بشری، جایی نبود جز شبه قاره ی کنونی هند در آسیا و قلمرو مذهب هندو که انگلیسی ها با مکتب تئوسوفی خود، روی پیامبری آن سرمایه گذاری کرده بودند. "برهمن" های وصف شده ی آپولونیوس نیز روحانیون هندوی موسوم به برهمن بودند که خدایشان برهما همان ابراهیم ریشه ی یهودیان است. و اما باخوس نیز همانطور که بایوم در همان اوایل کتاب فوق بیان میکند، برابر با شیوا و کریشنا خدایان هندو است. کریشنا است چون خدایی در هیبت انسان است و



**View of St Andrew's Church, from Mission Row, 'Views of Calcutta and its Environs'**

James Earle Fraser



**Portrait miniature of an Officer of an British or East India Company regiment, wearing scarlet coat with buff facings, silver lace epaulette and bacon hat (wc on ivory)**

Jeremiah Meyer



**The Indian Tour-King Edward VIII Tiger Shooting in Nepal, 1921**

English Photographer



**India: Snipe hunting, 1870**

Willoughby Wallace Hooper



**رقص کریشنا روی مار کالیا، از سفر به هند و چین اثر پیر سونرات، حکاکی شده توسط یواسون، چاپ 1782**





کریشنا، 2007 (ترکیب رسانه ای)



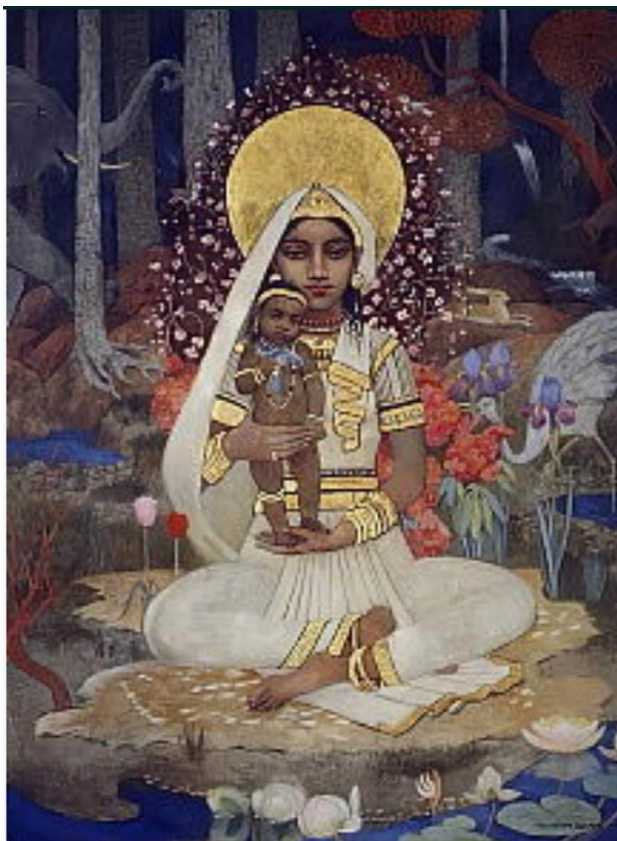
شیوا است چون یوگای جنسی شیوا (خدای نابودی)، اثبات ملکوتی بودن ارجی باخوس است. کریشنای چوپان به عنوان ایزد ویشنو در هیبت یک انسان، همان یهوه در هیبت عیسی و جووه در هیبت باخوس است و بدین ترتیب او را میتوان رابط عیسی با اصل وحشی و شهوانی و هپروتیش نشان داد. مادر عیسی زمینی و پدرش آسمانی بود درست مثل باخوس. بنابراین کریشنا نیز بیشتر با مادرش تصویر میشود گویی پدرش مثل یوسف نجار



مادر و کودک (بازالت سیاه)

مدرسه هندی





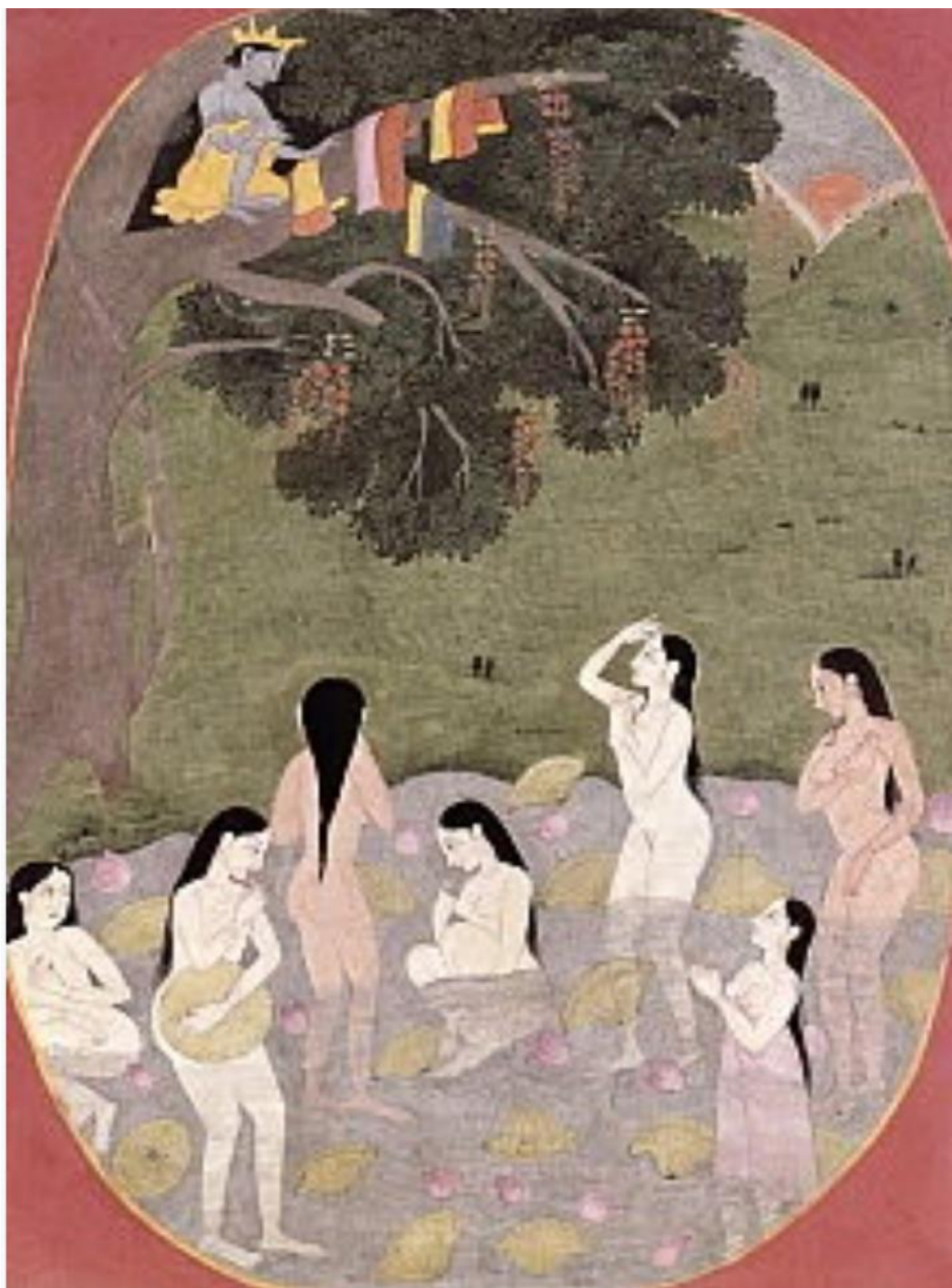
**Devaki, mother of Krishna (tempera and gold paint on paper laid on board)**

Marianne Stokes



کریشنا در نقش ماخان چور (به معنای واقعی کلمه دزد کره)، پس از ریختن دوغ، توسط مادر رضاعی خود یا شودا، همسر ناندا، گاودار در ورینداوان گرفتار می شود

-شوهر مادر عیسی- اصلاً مهم نیست. مهمترین پدیده در این همسانی، اما نگاره های داستان کریشنا در دوران استعمارند. کریشنا به سیاهرنگ یا آبی کبود بودن معروف است و این موضوع برجستگی خاصی یافته، آن هم در هندی که از اول هم قرار بود همه ی مردمش سیاه باشند. با این حال شما در نگاره ها میبینید که همه سفیدند الا کریشنا. انگار کریشنای سیاه قرار است پیامش را به مردمی سفیدپوست تحویل دهد. بله، درست است؛ سیاه، رنگ کریشنا است چون کریشنا همان باخوس و باخوس، مسیحی است که مخاطبانش اروپاییانند. بازگشت به اصل، نه بازگشت به مسیح کلیسا، بلکه بازگشت به انسان سیاهپوستی است که نژادپرستی استعمارگران، آنها را نیمه میمون هایی میپنداشت که قرار بود نظریه ی تکامل داروین را ثابت کنند. مذهب میمون نیز چیزی جز حیوانیت نیست. پس مذهب باخوس حیوانیت است و توجیه عقلانیش نیز همان که آپولونیوس تیائانی از قول برهنه های افریقا و عظ کرد: مردم را به درد دچار کنید و به آنها دوا بدهید. در این مرحله، هندوستان انگلستان و افریقای مستعمره شده توسط همه ی اروپا، دو نیمه ای بودند که "هند" دانش اصیل را کامل کردند. هندوستان وظیفه داشت تا عرفان آریایی اجداد انگلیسی ها و



**Krishna with the Cowgirls' Clothing,  
Tehri-Garhwal, c.1820-30**

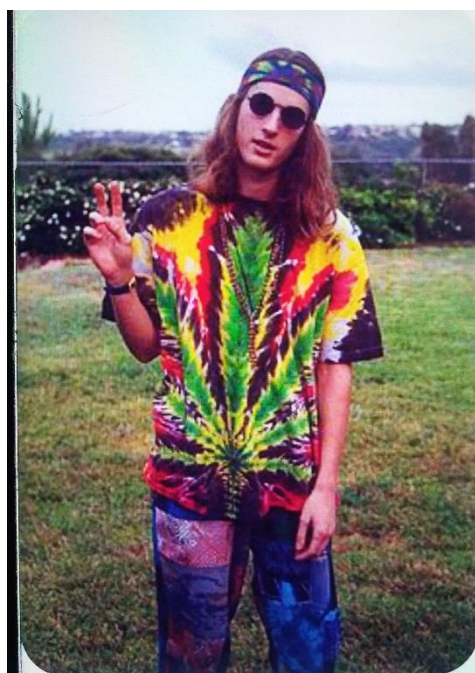
Pahari School



دیگر اروپایی ها را تحویلشان بدهد بی این که آبروی نژاد آریایی برود و بقیه ی هند در  
 افریقا، باید سیاه دست نخورده می ماند و با آدمخواری و وحشی گری بدوی عجین میشد تا  
 در فرم رام شده ی خود در امریکا، وحشی گری خود را در قالب جاز و راک اند رول و  
 رپ بیرون بریزد و زیر لطف حکومت امریکا به سیاهان، گنگ های رپرهای موادکش و  
 قاچاقچی سیاهپوست تولید کند که بی هیچ مزاحمتی از سوی قانون، در راه تجارت فحشا و  
 مواد مخدر آدم میکشند. اینطوری تصویر میمون اولیه همیشه جلو چشم آدمیزاد هست و او  
 را به اصل واقعیش حیوانیت – همان چیزی که اروپایی از ریشه ی یهودی و مسیحی خود  
 یاد گرفته حقیرش بداند و به کالایی بکشد- فرا میخواند. پس روشن است که اصلا قرار  
 نبوده حیوانیت مختص سیاهان باشد. عرفان آریایی سفیدپوست که ریشه ی مسیحیت متعارف  
 جا زده شده بود، به حیوانیت سیاه می آمیخت و هیپی سفیدپوست را به وجود می آورد.

این، دقیقا احیای دیونسیسم بود ولی در راه سیاست و برای ایجاد ملت مطیع. تئودور آدورنو  
 فیلسوف موسیقیدان که به تلفیق موسیقی سیاهان امریکا با سبت سیاه در این راه همت گماشته  
 بود، نظرات جالبی در اینباره داشت:

«در یک حوزه ی خیالی اما از نظر روانی پر از احساسات، شنونده ای که آهنگ موفق را  
 به خاطر می آورد، به سوژه ی ایده آل شخصی که آهنگ را بر او میخواند تبدیل میشود. در  
 عین حال، به عنوان یکی از بسیاری که با آن موضوع ساختگی، آن من موسیقایی، همذات  
 پنداری می کند، انزوای خود را آسان می کند، زیرا خود احساس می کند که در جامعه ی



Hippie Fashion for men  
 - Most men wore jean...



\$30.10  
 Orion the Hippie Men  
 Costume Halloween  
 Retro Party Fancy...  
 eBay



Disco Dance Costumes  
 & Dresses for Adults ...

«هوادران» ادغام شده است. در سوت زدن چنین آهنگی، او در برابر آیین اجتماعی شدن سر تعظیم فرود می‌آورد، اگرچه فراتر از این تکان‌های ذهنی بیان نشده لحظه‌ای که انزوای او بدون تغییر ادامه دارد... مقایسه‌ی این رویداد با اعتیاد اجتناب‌ناپذیر است. رفتار معتاد عموماً یک مؤلفه‌ی اجتماعی دارد: این یکی از واکنش‌های احتمالی به اتمیزه‌سازی است که همانطور که جامعه‌شناسان متوجه شده‌اند، به موازات فشرده‌سازی شبکه‌ی اجتماعی روی می‌دهد. اعتیاد به موسیقی از سوی تعدادی از شنوندگان سرگرمی نیز پدیده‌ای مشابه خواهد بود. [این قسمت تاکید شده است.]»

“dope,inc: britains opium war against u.s”: konstandinas kalimagtis,  
david goldman, Jeffrey Steinberg: sect4:1

نویسندگان فوق، بعد از درج سخن آدورنو، توضیح می‌دهند که چطور کل دچارسازی ملت امریکا به دیونیسوس‌سیسم جدید در این طرح، بر جنگ ویتنام و اعتراضات ضد جنگ حول آن استوار شد. بدین معنی که عاملان اصلی ورود امریکا به جنگ ویتنام و طولانی شدن آن، دست‌نشانندگان انگلستان چون والت روستو بودند که میخواستند با دچار کردن امریکایی‌ها به بدبینی به ارزش‌های اخلاقی تبلیغ شده توسط آرمان سیاسی امریکایی، مردم را پوچ و افسرده، و آماده‌ی پذیرش هروئین و دیگر واردات انگلیسی مثل بیتل‌ها کنند. هدف این بود که اتحادی غیرواقعی و فریبنده بین امریکایی‌ها توهم‌سازی کنند تا مانع از اتحاد واقعی آنها علیه سیاست در وقت معهود شوند و این موضوع حیاتی زیر آزمایش‌های روانی سازمان سیا و همکاری آنها در این راه با موسسه‌ی تاویستاک لندن بود.

این مطلب بسیار مهم است. چون ما را به شدت به یاد ایران امروزی می‌اندازد. به این که چطور سیاستمداران و جنگسالارانی که خود را ارزشی نشان می‌دهند، ابلهانه و به نام ارزش‌های اخلاقی، مملکتی را به پوچی و فقر اقتصادی دچار کردند و زیر شورش‌هایی به همان پوچی شورش‌های نسل ضدفرهنگ دهه‌ی 1960 در امریکا، مردم را پژمرده و حیوان صفت و مایوس از تغییر نمودند. شاید آنها این قدرتمداران آنقدرها هم که ایرانی‌ها می‌پندارند ابله نیستند و فقط تجربه‌ی سیاستمداران و جنگسالاران پیشرو امریکایی را تکرار میکنند. «تاریخ دو بار تکرار میشود: بار اول به صورت تراژدی و بار دوم به صورت کمدی.»







"THE WATER NYMPHS CARRIED HIM DOWN UNDER THE LAKE TO BE THEIR  
PLAYFELLOW."